



۲۰۱۶/۰۷/۲۶

احسان الله مایار

نادر افغان داستان فرزند مهاجر تا پادشاهی قسمت سیزدهم

به تعقیب گذشته:

در ولایات قبلاً مکتبی وجود نداشت و اگر هم بود بسیار محدود بود، چه مردم به تأسیس آن رضایت نداشتند. چون اعلیحضرت نادرشاه با روحیه قومی آشنائی داشتند، در تمام ولایات یکی بعد از دیگری مکاتب افتتاح گردید لیک تنها در سمت مشرقی هنوز از مکتب خیری نبود.

خوب به خاطر دارم روزی را که اعلیحضرت یک عده از ملاهای ولایت مشرقی را به مرکز احضار نموده بودند. ساعت دو بعد از ظهر همه در قصر دلکشا گرد هم آمده به حضور مشرف شدند. چون تعداد شان زیاد بود و چوکی کافی موجود نبود بعضی نزدیک میز اعلیحضرت روی زمین نشستند. در آن مجلس سرمنشی محمد نوروز خان، سریاور سید شریف خان و اینجانب حاضر بودند.

بعد از احوال پرسی ملاها، از هر در سخن گفتند تا رسیدن به موضوع تأسیس مکاتب به سمت مشرقی رسید. یکی از جمله آنانیکه فصاحت بیشتر داشتند به عرض رسانید که ما به مکتب ضرورت نداریم، اطفال ما به مساجد می روند و آنچه لازم است می آموزند. موصوف در تقبیح معارف و مکتب داد سخن داد. نادرشاه به حرف هایش با برده باری گوش داد و در آخر با بسیار ملایمت گفتند: «وظیفه شما دانشمندان است تا نقایصیکه به نظر شما می رسد، با حکام خود در میان بگذارید و اگر به گفته شما غور به عمل به مرکز آمده عرایض خود را بازگو کنید. اگر ادعای شما معقول باشد، فوراً اجرا خواهد شد. اگر در شینوار مکتب باعث شورش گردید سبب آن بی اداره گی مامورین معارف بود نه نقصان مکتب. باید بدانید که امروز بدون علم زندگی پیش نمی رود، چنانچه خدا و رسول او در طلب علم امر اکید نموده و آموختن علم را فریضه هر مسلمان گفته اند و ملای مذکور دوباره رشته کلام را به دست گرفته در نکوهش مکتب هر چه به دل داشت به زبان آورد.

حوصله اعلیحضرت بیشتر باعث تشجیع شان گردید و یکی از ملاهاییکه روی زمین نشسته بود به پا خاسته و گفت: «شما فرمودید هر نقصانی که ببینید باید بگوئید، اگر اعلیحضرت ریش خود را دراز تر بگذارد بهتر خواهد بود.»

نادر شاه قلمی را که به دست داشت به شدت روی میز انداخته، به آواز بلند گفتند: «شکور گل! به هر چه بازی به ریش بابا هم بازی، احمق تو بازنگر (رقاص) نبودی؟ زمانیکه من رئیس تنظیمیه مشرقی بودم ترا تشهیر

نکردم و بالای خر به شهر جلال آباد نگشتاندم؟ حالا در صف ملا ها نشسته و تظاهر به ملا بودن می کنی» به سرباور امر کردند تا قدیقه را از سرش بردار تا ملا صاحب ها رویش را ببینند.

غوغای ملاها برخاست و در نهایت مخالفین به طرفداری مکتب قد علم کرده و هفت مکتب که به سمت مشرقی پیشنهاده شده بود طرف تائید همه واقع گردید.

نادرشاه دو نفر از آنها را به جمعیت العلماء که تازه تأسیس شده بود شامل ساخت و متباقی را با دادن خلعت دستار و چین مرخص نمودند.

در ساحه ادب و مطبوعات خدمات شایسته صورت گرفت و انجمن ادبی در کابل پایه گذاری شد. مجله کابل با محتویات ارزنده در مورد معرفی ادب و تاریخ افغانستان نقش بزرگی داشت از آن دستگاه نشر می شد. سالنامه کابل که در آن فعالیت وزرات خانه ها و موسسات دولتی ارزیابی می شد، بسیار مفید و جالب بود. قران کریم برای بار اول در مطبعه کابل به امر نادرشاه به چاپ رسید.

اعلیحضرت نادر شاه به اعمار بند و انهار سرک و تعمیرات علاقه بخصوص داشت و وزارت فواید عامه تأسیس گردید.

منزل گاه های جلال آباد که در اثر حریق تخریب شده بود دوباره تعمیر گردید و عمارات جلال آباد ترمیم شد. عمارت باغ بالا دوباره به حالت اولیه در آمد و مقبره بابر شاه ترمیم شد. باغ بابر و دیگر باغ های دولتی تزئین و تفریح گاه مردم گردید. قصر دارالامان که تنها پوشش شده بود و نیمه کاره بود به پایه تکمیل رسانده شد. ... روز جمعه بود اعلیحضرت به بگرامی تشریف بردند. هنگام بازگشت من در خدمت شان بودم و همینکه به بالاحصار نزدیک شدیم با تأثر بدانطرف دید و فرمودند: «منظره این جا خار چشم من است.» فردای آن فرمانی از حضور صادر گردید تا بالاحصار تسطیح شده و در آنجا تعمیر مکتب حربیه سال بعد آن به پایه اكمال رسید. 1...

کشیدن سرک چنانچه قبلاً بدان اشاره رفت طرف علاقه نادرشاه بود. روزی را به یاد دارم که اعلیحضرت میرزا محمد خان یفتلی را احضار نموده گفتند: در نظر دارم تا راهی به طرف شمال باز شود. در حال حاضر این راه از طریق سالنگ امکان پذیر نیست، چه برای زدن تونل سامان و آلات لازمه در دسترس نداریم، ولی آبیکه از بامیان به طرف شمال می رود و از دوآب می گذرد دره ئی بسیار تنگ، شما امکانات آنرا با متخصصین افغانی که تحصیل یافته آلمان هستند، مطالعه کنید. همان بود که میرزا محمد خان شخصاً به آن کمر همت بست و به کمک متخصصین افغانی کار آغاز گردید. بعد از مدتی شاه محمود خان وزیر حربیه بنا بر دعوت میرزا محمد خان، برای دیدن سرک تشریف بردند و من هم با ایشان همراه بودم. کار سرک سازی با وصف نداشتن تجهیزات کافی، پیشرفت قابل ملاحظه نموده بود. ... میرزا محمد خان راپور و عکس هارا به اعلیحضرت تقدیم نموده و عرض کرد که اگر این سرک به نام نادر غازی مسما گردد کاریست به جا، نادر شاه پرسید که این جا در سابق به چه اسم یاد می شد بهمان نام دره شکاری یاد شود. این سرک تا فیض آباد ادامه داده شد.

(1) بعداً چون طلاب مکتب حربیه رو به افزایش بودند و بالاحصار گنجایش ساختمان جدید و میدان اندخت و سپورت را نداشت مکتب جدید به جوار پل چرخ اعمار شد.

سرک موتر رو به طرف سمت جنوبی که قبلاً در زیر کوتل تیره ختم می شد تا خوست امتداد یافت و در سمت مشرقی سرک موتر رو تا بریکوت کشیده شد.

نادرشاه به امور صحبه نیز توجه خاص داشت و روی این اصل دوکتوران لایق از ترکیه استخدام گردید. روزی که من نیز خدمت شان بودم به علی آباد تشریف بردند تا از قلعه و باغ ایکه به مکافات نشان لمر اعلی به دورۀ سپه سالاری خود بعد از استرداد استقلال کشور گرفته بودند دیدن نمایند. در بازگشت فرمودند: در نظر دارم تا در این جا که در دامنه کوه واقع است و هوای گوارایی دارد، سناتوریمی بنا شود. پول تعمیر آن از دارائی شخصی ام پرداخته خواهد شد و علاوه یک تریبه خانه برای نگهداری گاو ها که از شیر آن برای سناتوریم استفاده شود، اعمار گردد. عوایدیکه از زمین های اینجا به دست می آید مصارف سناتوریم را تکافو خواهد کرد. کار تعمیر سناتوریم آغاز شد و به زودی به پایۀ اكمال رسید. نادرشاه شخصاً آنرا افتتاح کرده و اسم آنرا «رفقی سناتوریم» گذاشتند.² ...

پروگرام روزانه اعلیحضرت دقیق و مرتب بود. صبح بعد از ادای نماز مصروف خواندن اخبار می شدند. اخبار های انگلیسی، فرانسوی و اردو مرتب برایشان می رسید. اخبار اصلاح و انیس در اوایل هفته وار و بعداً روزانه به طبع می رسید. ساعت هفت صبح ناشتا صرف نموده و دقیقاً ساعت 8 به دفتر کار خود می رفتند (تابستان ها دفتر کار شان دلکشا و در زمستان گل خانه بود)، تا ساعت دوازده مصرف دید و بازدید و ملاقات ها بودند. بعد از ادای نماز ظهر در جماعت، به اطاق طعام خوری رفته در آنجا با بعضی از اراکین و اشخاصیکه برای ملاقات آمده بودند، طعام صرف می نمودند. بعد از استراحت ساعت دونیم بعد از ظهر محمد نوروز خان سرمنشی فرامین و مکاتیب را به امضاء شان می رسانیدند و تا ساعت پنج عصر مصروف دادن هدایت و اوامر بودند و دفتر کار خود را بعد از ادای نماز عصر ترک گفته به یکی از باغ های اطراف کابل رفته و یا بازدید تعمیراتی که تحت ساختمان بودند، می رفتند. ...

ماه سرطان 1309، اعلیحضرت در پغمان تشریف داشتند. من هر روز از پغمان کابل بالای وظیفه خود می آمدم. در یکی از همان روز ها اطلاع بی امنیتی در کوهدامن و جمع شدن یک دسته از اشرار دور هم رسید. طرف های عصر شاه محمود خان وزیر حربیه مرا تلفونی به صدارت احضار کرد. مجلس وزراء دایر شده بود. به من امر شد تا در اجلاس بنشینم و گوش فرا دهم. شاه محمود خان راپور خود را به صدارعظم و کابینه چنین ارائه کردند: قرار اطلاع واصله یک تعداد از اشرار در قسمت کلکان جمع شده و در نظر دارند بالای تولى عسکری سرای خواجه حمله کنند. برای جلوگیری از این امر یک کندک عسکری را آماده ساخته بدان صوب سوق دادم. نائب سالار عبدالوکیل خان را که در آن سمت بلدیت دارد، نیز برای مفاهمه با مردم آن ولایت فرستادم. بعد از ختم راپور به من هدایت داده شد تا به پغمان رفته و این راپور را به حضور اعلیحضرت باز گو کنم. حوالی ساعت 8 با سواری موتر به پغمان مواصلت نموده و راپور را به اعلیحضرت به عرض رساندم و گفتم که نائب سالار عبدالوکیل خان نیز برای مفاهمه فرستاده شده است. اعلیحضرت فرمودند: خدا خیر کند من نائب سالار عبدالوکیل خان را خوب می شناسم وی انسان فوق العاده شجاع است، نشود از سرای خواجه فراتر برود و صدمه ای برایش برسد.

(2) رفقی بیگ از جمله دکتوران ترک بوده و دوکتور معالج اعلیحضرت غازی بود.

فردای آن ساعت 7 صبح اعلیحضرت به عمارتیکه دفتر کار شان بود رفتند. در آنجا یاوران حضور و کندکمشر کندک 2 غند ارگ که با قطعۀ خود برای محافظت به پغمان آمده بود، حضور داشت. اعلیحضرت به کندکمشر امر کردند: «کندک را به قسمت پیر بلند جمع کرده از راه چمتله خودرا به قلعه مرادبیگ (حسین کوت) برسانید و در آنجا با قشله موجوده یک جا شوید. وظیفه شما نگهداری دهنه می باشد، نگذارید که اشرار به طرف کوتل خیرخانه پیشروی کنند». اعلیحضرت خط سیر شان را روی کاغذ ترسیم کرده گفتند: «که به زودی آماده حرکت شوید، دو تن از یاوران من نیز شمارا همراهی خواهند کرد.» اسم یکی از یاوران به خاطر من نیست و دیگر آن «محمد صفر وکیل غرزی» نورستانی بود.

نادر شاه خود به سواری موتر روانه کابل شدند و من (سراج) در خدمت شان بودم. در دلکشا صدراعظم، وزیر حربیه و دیگر اعضای کابینه حاضر بودند. اعلیحضرت به شاه محمود خان امر کردند که وکالت شمارا من می کنم شما ترتیبات لازمه بگیرید. وزیر حربیه خود می داند که چه کند. جلسه کابینه تقریباً دو ساعت دوام کرد. همه از نرسیدن خبر از طرف نایب سالار عبدالوکیل خان پریشان بودند. لین تلفون بعد از قلعه مرادبیگ قطع شده بود. من (سراج) مؤظف شدم تا متوجه احوال تلفونی باشم تا بالآخره زنگ تلفون بلند شد و از قلعه مرادبیگ احوال دادند که اشرار بالای ما به تعرض آغاز نموده و تعداد شان زیاد است و ما تا حد توان به مقاومت خواهیم پرداخت. قوماندان قلعه نفری خودرا گذاشته به طرف خیر خانه فرار کرده است. ...

زنگ تلفون دوباره به صدا در آمد، پوسته کوتل خیرخانه از رسیدن قوماندان قلعه مرادبیگ اطلاع داد و علاوه نمود که قرار گرفته وی اشرار بالای شان حمله کرده اند.

اعلیحضرت امر کردند: «که به پوسته کوتل بگو، این قوماندان ترسو را به پایه تلفون بسته چانواری کند، تا باعث عبرت دیگران گردد.» یکی از مسئولین مجلس از وخامت اوضاع ابراز پریشانی کرده به عرض رسانید که بودن اعلیحضرت در کابل صلاح نیست، بهتر است اعلیحضرت به سمت جنوبی بروند تا نفر قومی جمع شده رفع این اغتشاش گردد.

اعلیحضرت در جواب وی به من امر کردند فوراً موتر حاضر کن و ایشان را که نگرانی دارند با عایله شان به جای امنی که خود خواسته باشند بفرست و علاوه کردند همین گونه پیشنهاد ها بود که اعلیحضرت امان الله خان را از افغانستان کشید. من برای تعمیم امر به راه افتادم همینکه به اطاق مجاور رسیدم دستی شانم م را گرفته و به شدت مرا از حرکت باز داشت، دیدم والاحضرت سردار محمد هاشم خان است و مرا از حاضر نمودن موتر مانع شدند. ...

اعلیحضرت مرا احضار کرده فرمودند: به شاه محمود خان بگو تا افراد قومی وزیر را که برای ملاقات من آمده بودند و نسبت به شیوع مرض در کابل، برای شان در گل باغ و چهل ستون جای تعیین گردیده بود، به کوتل خیرخانه بفرستند. ... اوامر اعلیحضرت را خدمت شان رساندم. وزیر حرب به نایب سالار جانباز خان اجرای امر اعلیحضرت داده و خود شان از جا بلند شدند. با فرقه مشر محمد افضل خان برخورداریم وی نیز با ما پیوست. ... هر طوری که بود بالای کوتل رسیدیم و در آنجا موتر اعلیحضرت استاده بود و خود شان در بلند ترین قسمت کوتل با دوربین منطقه را زیر نظر داشتند. شاه محمود خان به آنجا رسید و با عصبانیت تمام که هیچگاه ایشان را چنان بر آشفته ندیده بودم به اعلیحضرت خطاب کردند: «اینجا چه می کنی و چرا آمده ای، میخواهی مرا بدنام کنی تا مردم بگویند شاه محمود در خانه بود که شاه در میدان محاربه کشته شد. آیا پاداش خدماتم همین است؟

همین که این واقعه بگذرد، دیگر خدمتت را نمی‌کنم.» اعلیحضرت به ملایمت گفتند: «محمود جان تو خوب می‌دانی که در چنین مواقع در چهار دیوار محصور مانده نمی‌توانم و باید به میدان باشم.» در همین گیر و دار یک تن از محافظین کوتل دوان خود را به بالای تپه رسانیده عرض کرد که قرار راپور تلفونی با رسیدن کندک پغمان به قلعه مرادیگ اشرار فرار نموده طرف سرای خواجه عقب نشینی کردند که این خبر باعث مسرت حاضرین شد.

بالآخره از مفرزه نائب سالار عبدالوکیل خان که باعث پریشانی همه بود، اطلاع رسید که شب به سرای خواجه رسیده و قرار اطلاع و اطمینان تلفونی از کله کان رسیده بود بدانصوب پیش روی کردند و مورد حمله ناگهانی اشرار یکه در کوچه باغی ها کمین کرده بودند، قرار گرفتند. تعداد معدودی جان به سلامت برده و دیگران همه به شهادت رسیدند و اسلحه به دست اشرار افتاده و نائب سالار را اسیر گرفتند و قرار اطلاع بعدی، نائب سالار و قاضی کوهدامن را نیز به شهادت رسانیده اند.

ادامه دارد

